۱۴۵

سلسله درسهای عرفانی

هُوَ ۱۲۱

گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجذوب علیشاه)

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم.

یک مبحثی هست که رشته‌های مختلفِ هم علوم، هم مطالعات اجتماعی و عملی به آن پرداخته‌اند، نظریات مختلف و گاهی مخالف داده‌اند که اخلاقیون می‌گویند علم اخلاق، حقوق‌دانان می‌گویند علم حقوق، همینطور هر رشته‌ای از نظر خودش می‌گوید، منظور اینها چیست؟

خداوند که بشریّت را به صورت جامعه درآورده است، بشر هم مجتمع اداره می‌شود، آیا منظور این است که این جامعه خوب باشد و افراد بشر هر طور می‌خواهد باشد؟ یا منظور این است که بشر خوب باشد؟ نظریات مختلفی هست. اینها در هم هستند فقط مثل سیستم‌های به‌اصطلاح جوامع امروزی که اینها از لحاظ جامعه خیلی منظّم و خوب هستند الان در بین عوام هم خیلی متداول است، از یک جامعه‌ی انگلیسی یا آمریکایی تعریف می‌کنند ولی بعد آن داستان‌هایی که آدم‌های خودشان در روزنامه‌ها می‌نویسند، می‌بینیم این چطور جامعه‌ای است؟! همه رقم آدمکشی‌ها و همه‌ی این گناهان در آن هست ولی اگر پلیس بفهمد فوری آنها را می‌گیرد. هم پلیس یعنی آن کسی که مردم را از بعضی کارها بازدارد، قدرت دارد، هم نفس و شیطانی که در افراد هست.

در این میان مسأله‌ی دین می‌آید، فرستادن پیغمبران از طرف خدا که این پیغمبران را برای چه می‌فرستند؟ بعضی‌ها با توجّه به شروع زندگی پیغمبران و بزرگانِ ما به‌خصوص و قسمت اوّلیه‌ی حیاتشان می‌گویند که دین برای این است که افراد تربیت بشوند. بعضی دیگر معتقدند نه، حتّی عیسی هم می‌خواست جامعه تشکیل دهد، منتها نتوانست، موقعیت نداشت. امّا اسلام واقعی هر دو را می‌خواهد. جامعه را می‌خواهد که صحیحاً تشکیل بشود ولی از افرادی که صحیحاً تربیت شده‌اند و اینکه هر یک از افراد مردم مشخّصاً وظیفه‌ی خودشان را بدانند، به زندگی و اخلاق فردی مردم توجّه کنند. تشکیل جامعه را به خودشان واگذار کردند.

خداوند، به‌اصطلاح هدفش تربیت افراد بوده که این مسأله در علم حقوق خیلی طرح می‌شود. البتّه علم حقوق از علومی است که به جامعه توجّه دارد نه به فرد یعنی در علم حقوق می‌گویند که باید نظم جامعه را رعایت کند حالا دلت اگر می‌خواهد تو آدم بدذاتی هم باشی، جانی باشی، دزد باشی ولی در جامعه مجال نمی‌دهند. این چنین جامعه‌ای مبتنی بر ترس مردم از مجازات است یعنی اگر دزدی نمی‌کند به‌واسطه‌ی ترسِ قوی است که دارد که اگر دزدی کند جلوی او را می‌گیرند و حال آنکه تعلیمات دینی می‌خواهد: که تو اگر هم دسترسی پیدا کردی که دزدی و جنایتی کنی، نباید بکنی. یقین کردی که یک دزدی و یک جنایتی که می‌خواهی بکنی، می‌توانی یک‌طوری باشد که هیچکس نفهمد و آنوقت آن جنایت را بکنی که این مسأله در مورد بعضی جنایت‌هایی که واقع می‌شود و کشف

می‌شود، آن شخص از همان اوّل می‌خواسته است این جنایت را بکند ولی به قصد این بوده که آن جنایت کاملاً مخفی باشد، تمام کوشش‌ها را هم کرده ولی جامعه کشف کرده است. جامعه می‌خواهد خودش سالم باشد ولی فرد هر طور می‌خواهد باشد. این زمینه‌ای است که عرفان اسلامی به آن توجّه می‌کند یعنی به جامعه می‌گوید که من فردهایی تربیت می‌کنم به تو تحویل می‌دهم، تو جامعه! خودت باید جمع خودت را درست کنی. نه اینکه عرفان توجّهی به شخص و وظایف فردی ندارد، نه! به همان اندازه که به همه‌ی مسائل جامعه توجّه دارد، به تربیت فرد هم توجّه دارد. از این نظر داستان‌های زیادی هم فراهم شده. کسی که در این زمینه‌ی تربیت باشد، بتواند خودش را اصلاح کند، مسلّماً موفّق می‌شود جامعه‌ای ایجاد کند که آن جامعه اهل صلاح است ولی وقتی مبنا بر دروغ و پرده‌پوشی باشد، نه اینطور نیست. در آن صورت بالاخره به هر ذرّه‌ای از کارها که کشف شد در نظر جامعه، آن هدف اجتماع از بین می‌رود، شکسته می‌شود.

بنابراین اگر در خفا و در اینکه هیچکس در جامعه متوجّه نباشد خطایی کنید، آن خطا در روح انسان مؤثّر است و چنین جامعه‌ای که از این اشخاص تشکیل شده یعنی اشخاصی که فقط از ترس جلوی خودشان را گرفته‌اند، وقتی آن ترس برداشته شد، جامعه به‌کلّی به هم می‌خورد. به این طریق می‌بینیم همه‌ی این مطالعات علمی در رشته‌های مختلف به هم مربوط است و همه کمک می‌کنند برای اینکه یک افراد صالحی، یک جامعه‌ی صالحی تشکیل بدهند که ان‌شاءالله ما هم در سهم خودمان موفّق باشیم این کار را انجام بدهیم. (برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح شنبه، تاریخ ۱۳۹۴/۱۱/۳، جلسه برادران ایمانی)

*****

بگو به خضر که جز مرگ دوستان دیدن چه حاصلی تو را از این عمر جاودانی بود؟

البتّه این را به عنوان شعر گفته است ولی چون آنهایی که عارف هم هستند از روی اعتقاد و نیّت می‌گویند، قبول است.

دو، سه روز پیش در حالی که به نظرم جلسه‌ی عمومی بود که خانم‌ها هستند، ساعت ده صبح راجع به سلامتی و وضعیت مزاجی آقای جعفر صالحی که در سوئد اجازه‌ی نماز داشتند، با من صحبت می‌کردند. بعد که تمام شد، عصر تلفن زدند و گفتند: ساعت ده آقای جعفر صالحی مرحوم شده است یعنی در همان ساعتی که ما مشغول صحبت بودیم، ایشان مرحوم شده. خدا رحمتش کند. خیلی متأثّر شدم. امشب هم لابد در مجلس فقرا می‌گویند که همه فاتحه‌ای برایش بخوانند، در اینجا هم ما الان یک فاتحه‌ای برایشان بخوانیم.

این آقای صالحی فرزند مرحوم آمیرزا باقر بود. سه نفر باقر از فقرا من می‌شناختم همان قدیم که هنوز جوان بودم که هر سه نفر آنها واقعاً با ارزش بودند، ارزش معنوی داشتند. یکی مرحوم آسیّد باقرِ انسان‌دوست که اوّل، اسمش انسان‌پرست بود. حضرت صالح‌علیشاه به او فرموده بودند: پرستش جز برای ذات خدا نیست و اسم خودش را به توصیه‌ی خود ایشان انسان‌دوست کرد. درویشی بود از دراویش سلسله‌ی خاکسار که یکی از مراحل سلوکشان بیکاری بود. بیکاری و اینکه فقط مدح علی

بگویند. وقتی هم آمده بود بیدخت، یک تابستانی بود من یادم می‌آید تابستان ۱۳۲۰ یا ۱۳۲۱ چون تابستان هم بود و مدارس هم تعطیل بود (البتّه بیدخت آنوقت مدرسه نداشت). اوّل به همین صورت گردشی آمده بود، بعد همینطور ماند و خدمت ایشان اظهار طلب کرده بود. ایشان یک‌بار به او فرموده بودند که برو کار کن. گفت: من کاری ندارم. گفتند: نه، برو یک کاری بکن. یک‌مرتبه بعد از یکی، دو بار که این را گفته بودند و او این کار را نکرد، دفعه‌ی بعد یک‌خرده ایشان به تندی صحبت کرده بودند: من که به تو گفتم برو کار کن، چرا بیکار می‌گردی؟ قزوینی هم بود، خدا رحمتش کند، گفته بود که قربان، شما به من در عالَم سِیر فرمودید که تو نباید کار کنی، تو باید بیکار باشی. من مطابق عالَم سیر که به من فرمودید، رفتار کردم. باز تند شده بودند گفتند: وقتی خودم می‌گویم، گفته‌ی سابقی هم که خودم گفته باشم عوض می‌شود. آنوقت متوجّه شده بود. خط خیلی خوبی داشت یک هنرهای دیگری هم داشت که الان من یک نمونه‌هایی از او دارم. این یک باقر که سیّد باقر بود.

یک آسیّد باقر دیگری داشتیم، غالب قدیمی‌ترها یادشان است. روزهای جمعه که مجلس، منزل مرحوم آقای حاج شیخ‌عبدالله بود یعنی همین حسینیه‌ی حایری ولی نه این ساختمان، آنجا در آبدارخانه می‌نشست اداره می‌کرد. یک چُپُق بلندی هم داشت که چُپُق را می‌گرفت، بعضی از فقرایی که می‌آمدند، رد می‌شدند، (حالا شاید فقرایی بودند که مورد علاقه‌ی بیشترش بودند) می‌گفتند: کبریت بزن روشن کن. آن هم بسیار مرد سالم و درستی بود. مأمور اجرای مالیاتی بود که با وجود اینکه مأمور اجرای مالیاتی خیلی نان و آب دارد ولی این مرحوم که شد، چند نفر فقرا، به‌خصوص‌ده، دوازده نفری که مجتمع بودند، برایش کفن خریدند. البتّه شاید هم اینقدر داشت ولی اینها تیمّن و تبرّک می‌خواستند این کار را بکنند. واقعاً خیلی مرد با اخلاصی بود.

یکی هم مرحوم باقر صالحی، پدر این آقای جعفر آقا که الان مرحوم شده است. حضرت آقای صالح‌علیشاه برای من و چند تا از اخوی‌ها اینجا منزلی گرفته بودند، مثل اینکه رهن کرده بودند. آقای روح‌الامین رهن کرده بود و بعد خواهش کرد و ما آنجا رفتیم. یک اتاق به آنها دادند که آنجا کمک کنند. خیلی مهربان بودند واقعاً مثل پدر و مادر به ما رسیدگی می‌کردند. این است که الان این آقا جعفر هم پدر و مادرش آنجا بودند، می‌آمدند و می‌رفتند. واقعاً پدر و مادرش برای ما مثل پدر و مادر محبّت می‌کردند و خیلی هم مرد خالصی بود.

حتّی در آنوقت که خواستیم یک سؤالی یا مطلبی، راجع به یک امری از حضرت صالح‌علیشاه که بیدخت تشریف داشتند، بپرسیم. مرحوم آقای وفاعلی رحمه‌الله فرمودند: الان تلگراف می‌کنیم. فرمودند: نه، ما می‌خواهیم کسی خبر نشود، تلگراف کنید از همان اوّل اینها همه خبر می‌شوند. گفتند: چه کار کنیم؟ گفتند: یک نفر از فقرایی که خیلی دلش می‌خواهد به زیارت برود و تا حالا نتوانسته برود، او را بخواهید، این پیغام را به او بدهید، خودش را هم به بیدخت بفرستید، برود و این کار را بکند و برگردد. همانوقت کاظم آقا سلیمانی، فرزندشان را صدا زدند و از من پرسیدند: چه کسی را بفرستیم؟ گفتم: آقا مش باقر، که پدر همین آقای صالحی بود، رفت بیدخت و برگشت و حضرت صالح‌علیشاه هم خیلی از او راضی بود. به‌هرجهت به‌خاطر تحصیل بچّه‌ها و کارهای بچّه‌هایش، ناچار شده بود این آخر به

سوئد رفت. سفری هم که من به اروپا و به سوئد رفتم، منزل پسر ایشان که خودش هم آنجا بود، وارد شدیم و آنجا بودم.

منظور این قافله‌ای است که هر روز یکی می‌رود. نوبتش هم به حساب ما نیست که برحسب سِن باشد. حتّی من خودم همین اشتباه را کردم یعنی مرحوم حضرت محبوب‌علیشاه از همان اوّل قطبیّت‌شان و زمان رحلت حضرت رضاعلیشاه با اتوبوس می‌رفتیم بیدخت، کنارِ هم نشسته بودیم، ایشان از همان جلسه به من اصرار داشتند که من الان برای تو فرمان بنویسم. من مرتّب طفره رفتم و بالاخره آن آخر هم گفتم معنی ندارد، من هجده سال از شما بزرگترم. من هستم هر امری بکنید ولی قاعدتاً معلوم است خیلی زودتر از شما می‌روم. همانوقت به من فرمودند: نخیر، من زودتر از تو خواهم رفت و تو هستی و من چون باید دلم مطمئن باشد که یک مسائلی را گفتند، بالاخره بعد از چند جلسه من گفتم: فقط برای اطمینان خاطر شما، قبول می‌کنم.

حالا این آقای جعفر صالحی هم تقریباً همکلاس و همسن من بود و در همانجا هم بود. در وصف شهید بلخی که البتّه از شاعران مشهور و جنبه‌ی عرفانی هم داشت، می‌گوید:

کاروان شهید رفت از پیش و آنِ ما رفته گیر و می‌اندیش
از شمار دو چشم، یک تن کم و ز شمار خرد، هزاران بیش

حالا گو اینکه برای ما مرده و زنده هر دو محترمند این است که الان هم ذکر ایشان شد، برای اینکه مناسبت جدیدی پیدا شد، همین رحلتشان.

ان‌شاءالله خداوند ما را با دست پُر پیش خودش ببرد. من بارها فکر کردم و در دلم به خدا عرض کردم که خدایا! من خجالت می‌کشم با این وضعیت پیش تو بیایم. اگر من را می‌بری اوّل مرا کاملاً پاک کن بعد ببر، ان‌شاءالله. (برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح پنج‌شنبه، تاریخ ۱۳۹۴/۱۱/۸)

بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجذوب علیشاه) شامل: جزوات گفتارهای عرفانی/ شرح رساله شریفه پندصالح/ شرح فرمایشات حضرت سجاد علیه‌السلام (شرح رساله حقوق)/ شرح فرمایشات حضرت صادق علیه‌السلام (تفسیر مصباح‌الشریعة و مفتاح‌الحقیقة)/ جزوات موضوعی (درباره‌ی استخاره، خانواده، حقوق مالی و عشریه، دعا، خواب و رویا، بیماری و شفا، روح، شیطان، آداب حضور در مجلس فقری، امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر)/ جزوات رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات/ جزوات پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات/ مکاتیب عرفانی (مجموعه‌ی پاسخ به نامه‌ها)/ مجموعه دستورالعمل‌ها و بیانیه‌ها/ شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم/ گفت‌وگوهای عرفانی (مجموعه‌ی مصاحبه‌ها) منتشر شده است.
جهت سفارش و دریافت جزوات از طریق شماره تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ و یا سایت WWW.JOZVEH121.COM اقدام فرمایید. همچنین برای دریافت گزیده‌هایی از بیانات می‌توانید به کانال jozveh121@ در برنامه‌ی تلگرام بپیوندید.